

تمامی سیب از آنِ آن‌هاست...

منیه شماره - شاعره فلسطینی
مترجم: فرزندق اسدی

باستانی میان آن‌ها انجام می‌دهد. او مجموعه‌ی خود را در سه فصل تدوین کرده‌است: در فصل نخست که «باب اعلام» نام دارد، او شخصیت‌های تاریخی سرزمین سوریه را غافل‌گیرانه به چالشی میان تاریخ و نگره‌ای شاعرانه که متکی بر زبانی ریشخندآمیز، اما در عین حال فحیم است، کشانده. آن چه در این چالش قابل توجه است، دیدگاه حسرت‌آمیز شاعر است که با دیدی فرانگر، سر از تاریخ مدون تافته، خود تاریخ آن سرزمین را با توجه به تمامی پی‌آمدهایش یک بار دیگر باز می‌بیند و بازمی‌گوید و به تعبیر خودش «دوباره به ذوق خویش بنا می‌کند».

منیه شماره، شاعر و مترجم فلسطینی در سال ۱۹۵۴ در شهر طولکرم به دنیا آمده است. از او تاکنون تنها یک مجموعه شعر به نام «کتاب رود ... دریا و آن چه میان آن دو است» و آن هم توسط یکی از ناشران معتبر و جریان ساز جهان عرب به چاپ رسیده است. اگر چه اطلاعات چندانی از او در دست نیست، اما اکثر منابعی که به شعر معاصر فلسطین یا شعر معاصر زنان عرب پرداخته‌اند، اشاره به نام و مجموعه‌ی او را امری ناگزیر دیده‌اند. شماره در مجموعه‌ی خود نمودهای حال را با نمادهای مقدس گذشته، یعنی نمادهایی از قرآن، عهد قدیم و انجیل درهم می‌آمیزد و محاکاتی



۱۰۶



شماره ۶۸
زمستان ۱۳۸۸



سارا

بیوه‌ای پیر
که اشک در حدقه‌هایش به سنگ تبدیل شده است
می‌گرید بر پسرانش
که سوار بر ماشین‌های وهم
گوساله‌های زرین را
به شهر می‌آورند

ژولین

وقتی از اسطوره بیرون آمد
- با تمام تجلیات خود -
و فرد دیگری پا به آن گذاشت،
شهرهای جهان آماده می‌شدند
تا در تارهای عنکبوت بخوابند
خیابان‌ها
چون بیوه‌ها لباس عزا به تن نکردند
و درختان عربده نکشیدند
تا باقی‌مانده‌ی پیراهن‌برگ‌های خود را
به روی زمین بیندازند
و آسمان خاکستری
بال‌های پرنده را به عطفوت
دربرنگرفت

وقتی از اسطوره بیرون آمد
خداوند به صدایی گوش سپرده بود
صدای آبشارهای خون
که در دالان‌های مخفی داوود
در حال فروافتادن بود
اما او بیرون آمد
با تمام تجلیات خود از اسطوره خارج شد
چون می‌دانست که شادی
کودکانی دارد
که شبیه اویند
و شبیه نقیض او
در تحولاتی که دارد

فصل دوم کتاب، «باب شهرها» است. مکان، در شعر منیه شماره بهانه‌ای برای حضور یادها و رخداد‌های مرتبط با این یادها می‌شود. باستان‌گرایی او در این بخش از مجموعه بسیار شگفت و در عین حال زیباست. او شهرهایی را تخیل و تصویر می‌کند که اگرچه وجود تاریخی و جغرافیایی آن‌ها ناگزیر است، اما فرازمان و فرامکان چنان بر آن‌ها سایه افکنده که جلوه‌ای اسطوره‌ای بدان‌ها می‌بخشد. آن چه جالب توجه است مضامینی است که شماره از تاریخ معاصر برمی‌گیرد و در اعماق کهن تاریخ آن سرزمین رد پایشان را می‌کاود و شاید هم به عکس ... رشته‌ی دراز تقدیر تاریخی زادگاهش راه از آن گاه که انسان‌ها پا در آن سرزمین گذاشتند - تا به اکنون - برمی‌گیرد و بر این سرزمین، اندوهی - نهفته - به درازای این تقدیر را سر می‌دهد.

در فصل سوم که به لحاظ مضمون بخش معاصر مجموعه است، منیه شماره برای لحظه‌ای پرده از دردی طاقت سوز برمی‌دارد. زخم التیام‌ناپذیری که جنگ، سیاست و ویرانی بر جای می‌گذارند، واکنشی ریشخندآمیز را از سوی او سبب می‌شود؛ از این روست که طنز در این فصل حضوری پررنگ تر دارد. نومی‌دی و تسلیم در بسیاری از قطعه‌های این بخش مضمون اصلی شعر را تشکیل می‌دهد. در این بخش تشویش و اضطراب حتی تا پس از مرگ، انسان‌ها را دنبال می‌کند. جنگ و ویرانی ... تمام رؤیاها، امیدها و ارزش‌ها را در معرض تباہ شدن قرار می‌دهند.

منیه شماره البته مترجم توانمندی نیز هست و کارهای گوناگونی از نویسندگان خوش نامی چون کازانتزاکیس، مورایا، کالوینو و دیگران در پرونده‌ی کاری ترجمه‌های او وجود دارد. کتاب‌های تألیفی و ترجمه مشترک او با همسرش محمد الظاهر نیز سیاهه‌ای طولانی را تشکیل می‌دهد که قابل تامل است.

آنچه در ادامه آمده‌است، ترجمه ده شعر است از مجموعه «کتاب رود ... دریا و آن چه میان آن دو است» که از هر سه بخش کتاب گزینش شده و نام‌شعرا، می‌تواند نشانی از آن باشد.



شماره ۶۸
زمستان ۱۳۸۸

کنعان

تپشی گلین
خوشه‌هایی نامرئی
ظرفی سفالین
و انتشار شعله در کوره‌های دگرذیسی

سرمستی را از پرنده می‌رباید
... و سلاطین را از چنگال ددان وحشی
و خانه‌ی خود را به ذوق خویش بنا می‌کند

اینک اوست که پس از هزار و اندی سال
به شیرابه‌ی سنگ
و سلول‌های یاقوت وارد می‌شود
تا ترمیم کند
آن چه را پراکنده شده است
از اشعه‌ی زمان
روی آستانه‌ی مکان

سلیمان

تو کیستی
که در خلخال سروده‌ام
و زنجیرهای نقره‌ام وارد می‌شوی
و به عصای پادشاهی‌ات
وحشت تنهایی‌ام را می‌زنی
و اسب تخیل‌ام را برمی‌انگیزی
و مرا
از بهشت خودم می‌رانی!؟

جادو

بدبین‌ها نام وی را از او گرفتند
اما من
چون هر چیز آشنایی
آن را از توی جاده برمی‌دارم
سپس مردم را به آیین جادویی خود فرامی‌خوانم
بعد در مقابل چشمان مردم
از توی کلاه خودم
آن را چون دست‌مال‌های رنگین یک مار گیر
بیرون می‌آورم

بلقیس

پیراهن فتنه را بر خود باز بینداز
پیش از آن که در آینه‌های آب فروروی
و پیش از آن که انگشتر
به پتک‌های نور
و قهقهه‌ی آهن
سرریز کند

پیراهن فتنه را دوباره بر خود بینداز
پیش از آن که سلیمان، باد را به سراغت بفرستد
و مورچه‌ها
از منافذ پوستات خارج شوند
تا به هذیانی، لب به سخن باز کنند

پیراهن فتنه را باز بر خود بینداز
پیش از آن که بازگشتگان
فانوس‌های کوچک‌شان را برافروزند
و چون میمون‌های کوچک
روی بستر نرم تو
بالا و پایین بپرند

پیراهن فتنه را دوباره بر خود بینداز
و پره‌های همد را بکن
عصای موریانه خورده را بشکن
که در برابر تو
اسطوره‌ی وهم است
سایه‌ی سلیمان
سربازانش
باروهایش
و مستعمره‌ها...



قدس

تمامی آن چه خدایان بزرگ
و پریان زمانه‌ها به جای گذاشته‌اند:
از پشنگه‌های صاعقه‌های درخشنده
تا ابرهایی که کنار چشمه‌ها می‌چزند،
آن جا
زیر طاق‌های گره‌خورده
در خلجان‌اند

کلیدهای خود را به پیامبری واحد نداده است
و در پس بندرهای اشغالگران
ندویده است

این گونه سرجای خود مانده است
پیچیده در عباى آشفشانی خود
و جادو می‌کند
! در کار این جهان

غزّه

زخمی چرک کرده در کمرگاه زمین
که کرم‌های فقر در آن خوش می‌گذرانند
و بر کنارهایش
تفنگ‌های دشمن
پارس می‌کنند

تاریخ‌ها

۱۹۱۷

تمام سیب‌ها از آن ماست
و هسته‌هایش از آن‌ها

۱۹۴۸

نیمی از سیب از آن ماست
و نیم دیگر از آن‌ها

۱۹۶۷

نیمی از سیب از آن‌هاست
و نیم دیگر نیز!

؟؟؟؟

تمامی سیب از آن‌هاست
و پوست آن
از آن‌ها!

پُل

پیش از آن که بر آب بنشینند
تا این شکاف عریض را
میان این کرانه و آن کرانه به هم بدوزد
درخت انبیا بود - و
چوبدستی فقرا
اما اکنون

جز ترق ترق استخوان‌ها

از آن برنمی‌خیزد

آن‌گاه که زیر گام‌های پوتین‌های سنگین می‌نالند
و مرثیه‌ی مردگانی که از در پستی حیات خارج می‌شوند



شماره ۶۸
زمستان ۱۳۸۸

